

بسم الله الرحمن الرحيم

نام درس :
دستور زبان فارسی (۱)

نام منبع:
دستور زبان فارسی (۱)

هر زبانی قواعد مخصوصی را دارد که به آن قواعد در زبانهای مختلف نامی نهاده اند و در زبان فارسی به آن دستور زبان یا به اختصار دستور گویند.

برای سخن گفتن یا نوشتن نیازی به آموختن قواعد و نظام زبان نیست اما دستور زبان کمک می کند تا بهتر بگوییم یا بنویسم و جمله های درست را از نادرست باز شناسیم .

دستور زبان حاضر به ارزش (۲) واحد دستور (۱) محسوب می شود و دانشجویان گرامی در آن با ساختار جمله یا نحو و ساختمان کلمه یا صرف آشنا می شوند و مباحث تفصیلی آن در دستور (۲) ارائه می شود.

– « کلیات »

انواع کلمه :

(۷ تا است) :

فعل – اسم – صفت – ضمیر – قید – حرف – شبه – جمله .

جمله :

مجموعه ای از کلمه هاست که اندیشه ها، خواستها و عواطف ها را نشان می دهد . مثال : علی می نویسد ، هوا مطبوع است .

نقش کلمه ها در جمله :

- | | | |
|---------------------------|----------|--------------|
| ۱. نهاد (فاعل – مسندالیه) | ۲. مسند | ۳. مفعول |
| ۴. متمم | ۵. صفت | ۶. مضاف الیه |
| ۷. بدل | ۸. معطوف | ۹. قید |
| | | ۱۰. منادا |

از میان نقشهای فوق؛ صفت، مضاف الیه، بدل و معطوف را نقشهای وابسته گویند.

توضیح هر کدام به اختصار در پی می آید.

نهاد :

بنیاد و پایه ی جمله بر آنها نهاده شده یا به سخن دیگر اساس و نهاد جمله هستند « علی »، « آب » و « هوا » در جمله های زیر نهاد هستند .
مانند:

علی می نویسد - آب می جوشد - هوا گرم بود .
به نهاد مسندالیه نیز گفته می شود از آن جهت که چیزی به آنها نسبت داده می شود.
در مثالهای فوق « علی ، آب و هوا » مسندالیه هستند .

اگر نهاد کاری انجام داده باشد به آن نهاد فاعل یا «فاعل» می‌گوییم.

فاعل یعنی کننده کار.

مانند: «علی و مادر» در جمله‌های زیر فاعل هستند:

علی می‌نویسد - مادر غذا پخت.

هر فاعل را مسندالیه می‌گویند اما هر مسندالیه را فاعل نمی‌توان گفت.

مسند : (اسناد داده شده)

کلمه یا گروهی از کلمات که در جمله ی ربطی (جمله ای که فعل آن معنی کاملی ندارد و به اصطلاح فعل ربطی نامیده می شود. مثل: است، بود، شد . جمله ربطی گفته می شود) به مسندالیه نسبت داده می شود ، مسند نامیده می شود .

در مثالهای زیر: « سرد - بهترین دوست » مسند هستند .

هوا سرد است - کتاب بهترین دوست است .

مفعول :

در جمله ای که فعل آن متعدی باشد. علاوه بر فاعل، نیاز به رکن دیگری است که جمله را کامل می کند و عمل فعل بر آن واقع شود، چنین کلمه ای را « مفعول » گویند .

مفعول هر جمله پاسخی است که به پرسش « چه ، چه چیز ، چه چیز را ، که ، که را ، چه کسی را » داده می شود .

مثال :

علی « درس » می خواند . چه چیز ؟ درس

ابو علی « شفا » را نوشت . چه چیز را ؟ شفا را

احمد « حسین » را دید . چه کسی را ؟ حسین را

بعضی مفعول همراه « را » (نشانه مفعولی) می آید که به آن مفعول معرفه گویند .

مثل : کودک « غذا را » خورد و مفعولی که بدون « را » می آید آن « معرفه » نیست .

کودک « غذا » خورد (مراد ؛ بیان غذا خوردن کودک است نه غذای معین)

متمم :

کلمه ای است که به وسیله حرف اضافه (از ، با ، جز ، مگر ، به ، در ...) وابسته یکی از اجزای جمله (فعل ، جمله ، یا به کلمه ای دیگر) می شود و معنی آن را کامل یا تمام می کند .

در مثالهای زیر « کلاس ، تاریکی ، صبح ، علی » متمم هستند .

- | | | |
|-----------------|---|------------------------|
| به کلاس آمدیم | – | از تاریکی نمی ترسم |
| تا صبح کار کردم | – | همه آمده اند مگر علی . |

صفت :

صفت کلمه ای است که اسم یا جانشین اسم یا گروه اسمی همراه خود را توصیف می کند و یکی از وابسته های اسم به شمار می رود.

برای یک موصوف می توان چند صفت آورد :

مثل کلمه های « آنچه، خوب، به درد بخور » در این عبارت:

آنچه کتاب خوب و به درد بخور در قفسه بود جمع کردم .

مضاف الیه :

اسم یا جانشین اسم هرگاه به وسیله کسره اضافه (حرف نشانه) وابسته قبل از خود(مضاف) گردد ، مضاف الیه نامیده می شود. مثل «حق، مجید» در این ترکیبات :

لطف حق - توپ مجید

از جهت ظاهری فرقی میان مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف نیست . اما از لحاظ معنایی آن دو فرق دارند. برای تشخیص این ترکیب راههایی وجود دارد از جمله :

۱. اگر « ی » میان دو ترکیب بیاوریم ساختمان ترکیب وصفی معنی دار است ولی ترکیب اضافی بی معنی :

توپ بزرگ = توپی بزرگ = ترکیب وصفی

توپ مجید = توپی مجید ؟ = ترکیب اضافی

۲. اگر با حذف کسره در پایان « است » بیاوریم ترکیب وصفی معنی دار ولی ترکیب اضافی بی معنی است .

توپ بزرگ = توپ بزرگ است = ترکیب وصفی

توپ مجید = توپ مجید است ؟ = ترکیب اضافی

بدل :

بدل نوعی نقش وابسته است و اسم یا گروه اسمی یا جانشین اسم است که با درنگ (ویرگول در نوشتار) بعد از اسمی که هسته ی آن است (مبدل منه) می آید تا معنی آن را روشن کند، بدل با هسته خود دارای یک نقش است .

« ابوعلی سینا ، تهران » در مثالهای زیر بدل هستند .
شیخ الریس ، ابوعلی سینا ، کتاب قانون را نوشت .
پایتخت ایران ، تهران ، هوای آلوده ای دارد .

یادآوری:

بدل در بسیاری موارد نام یا نام دیگر، یا لقب یا واژه ای است که مقام یا شغل مبدل منه را می رساند .

مثال دیگر :

سعدی، شاعر توانای قرن هفتم، بوستان و گلستان را در فاصله ای اندک تألیف کرد .

معطوف :

معطوف نیز نوعی نقش وابسته است . معطوف کلمه ای است که با حرف «و» به کلمه ای پیوند زده می شود :
مجید و مهرداد آمدند .

در این جمله « مهرداد » با حرف « و » به مجید ربط داده شده است یا به اصطلاح عطف شده است . مجید را که کلمه ای به او عطف شده، « مَعطوفٌ به » می گویند.

معطوف همیشه همان نقش مَعطوفٌ به را دارد . در این جمله همچنان که « مجید » نهاد است ، « مهرداد » نیز نهاد است .

یادآوری:

اگر کلمه های عطف شده بیشتر از دو تا باشند، گاهی فقط پیش از آخرین کلمه «واو» می آورند، و در میان بقیه کلمه ها «و» را حذف می کنند:

مجید، حسن، مهرداد، و بابک آمدند.

قید :

قید، کلمه یا گروهی از کلمات است که در جمله می آید تا مضمون جمله یا بعضی از اجزای جمله ، مثل صفت ، فعل ، قید ، مصدر و ... را مقید سازد .

قید نیز یکی از نقشهای وابسته ی دیگر است .

- قید وابسته به فعل : ظرف را کاملاً از آب پر کرد .
- قید وابسته به صفت : باغ بسیار بزرگ .
- قید وابسته به مسند : باغ ، بسیار بزرگ است .
- قید وابسته به قید دیگر : احمد ، بسیار تند می رود .
- قید وابسته به جمله : متأسفانه ، هوا امروز گرم است .
- قید وابسته به تمیز : او را خیلی ماهر می دانستم .

منادا :

اسم یا جانشین اسم، هرگاه در جمله مورد ندا واقع شود نقش منادایی می گیرد و به آن منادا می گویند.

شهریارا تو بمان بر سر این خیل یتیم

پدرا، جانا ، اندوه گسارا تو بمان

(هوشنگ ابتهاج)

بخش اول - فعل

انواع کلمات و ساختمان آنها :

تعریف فعل :

کلمه یا گروه کلماتی هستند که روی دادن امری، یا واقع شدن حالتی را در زمانی به شخصی نسبت می دهد .

مفاهیم مختلف فعل :

الف) انجام دادن یا گرفتن کاری : محسن در را بست ، شیشه شکست .

ب) واقع شدن کاری بر کسی یا چیزی : علی کشته شد ، نامه نوشته شد .

ج) پذیرفتن حالت یا صفتی : هوا روشن شد ، احمد مریض شد .

د) نسبت دادن صفتی به کسی یا چیزی : هوا روشن است ، احمد مریض است .

فعل از لحاظ دلالت بر شخص و یا مفرد و جمع بودن شش ساخت (یا صیغه) دارد . که در اصطلاح به آن صرف فعل گویند .

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	رفتم	رفتی	رفت
جمع	رفتیم	رفتید	رفتند

– از لحاظ زمان :

گذشته (ماضی) = رفت ، رفته است ، می رفت و

حال = می رود، دارد می رود و

آینده (مستقبل) = خواهد رفت و

بن فعل :

جزیی که در تمام صیغه های فعل در یک زمان مشترک باشد بن نامیده می شود. بن یا ماده (ستاک) به دو دسته ماضی و مضارع تقسیم می شود :

مثل :

«رو» در صیغه های می روند، برویم، برو . و «رفت» در صیغه های رفته بوده است، رفتند، شاید رفته باشد، می رفتیم و

شناسه :

جزیی که در فعل شخص و شمار را نشان می دهد شناسه نامیده می شود . بر دو دسته اند:

۱. شناسه ماضی: م - ی - یم - ید - ند
مثل: گفتم ، گفתי ، گفت ، گفتیم ، گفتید ، گفتند .

• سوم شخص مفرد ماضی ، شناسه ندارد .

۲. شناسه مضارع : م - ی - د - یم - ید - ند
مثل : خورم ، خوری ، خورد ، خوریم ، خورید ، خورند .

مصدر :

مصدر کلمه ای است که مفهوم اصلی فعل را، بی آنکه زمان و شخص آن مشخص باشد، می رساند. مصدر از بن ماضی فعل و پسوند (ن) ساخته می شود .

مانند:

خوردن که از خورد (بن ماضی) به اضافه پسوند (ن) ساخته شده است. مصدر چون زمان و شخص ندارد فعل به شمار نمی آید، بلکه یکی از اقسام اسم است .

مصدر جعلی :

هر گاه از کلمه ای مثلاً اسم (یا مصدر زبان عربی) فعلی بسازند، مصدر آن فعل را مصدر جعلی می نامند. در این صورت آن اسم (یا مصدر زبان عربی) به عنوان بن مضارع به کار می رود و بن ماضی آن با افزودن - ید و مصدر با افزودن (ن) به بن ماضی به دست می آید.

مانند :

چربیدن (چرب + ید + - ید + ن) ، بلعیدن (بلع + ید + - ید + ن) .

اجزای پیشین :

بسیاری از فعلها علاوه بر شناسه اجزای دیگری چون «می» و «ب» دارند که در آغاز فعل می آیند. «می» معنی استمرار یا تکرار یا التزام می دهد. مثال به ترتیب :

او به کتابخانه می رفت که دوستش را دید .

او هر روز به کتابخانه می رفت .

کاش برادرم هرچه زودتر می آمد .

« ب » مضارع ساده را به التزامی تبدیل می کند و یا بر سر امر می آید .

ب + خورم = بخورم

برو - بروید .

ساختمان فعل :

۱. ساده : فعلی است که مصدر آن بیش از یک کلمه نباشد .
مثل : آفریدن ، گرفتن ، طلبیدن و

۲. پیشوندی : یک پیشوند + یک فعل ساده .
مثل : برداشتن ، در رفتن ، فرا گرفتن ، باز داشتن و

۳. پیشوندی مرکب : ترکیب اسم با فعل پیشوندی .
دم در کشیدن ، سر در آوردن ، سر باز زدن .

۴. مرکب: یک صفت یا اسم + فعل ساده (مجموعاً یک معنی را برساند) .
مثل : پراکنده ساختن ، زمین خوردن

برای تشخیص فعل مرکب با ترکیبات مشابه آن باید گفت که :

- اولاً جزء اول (اسم یا صفت) نقش نحوی ندارد .
- ثانیاً از دو جزء یا یکی از آنها معنای مجازی استنباط می شود .

غذا خوردن = (غذا نقش مفعولی دارد پس فعل مرکب نیست)

زمین خوردن = (زمین ، نقش ندارد و خوردن به معنی « اَکَل » نیست)

عبارت‌های فعلی :

عبارت‌های فعلی به دسته ای از کلمه ها گفته می شود که از مجموع آنها یک معنی به دست می آید و اغلب با یک فعل ساده یا فعل مرکب هم معنی می شود. عبارت‌های فعلی بیش از دو کلمه اند و معمولاً یکی از آن کلمه ها حرف اضافه است.

مانند :

از پای در آمدن - بر پا کردن - به کار گرفتن - از چشم افتادن -
از سر گرفتن .

فعل‌های لازم یک شخصه :

فعل لازم یک شخصه ، فعلی است که نمی تواند مفعول داشته باشد و فقط به صورت سوم شخص به کار می رود و به جای شناسه، ضمیر متصل م- ت- ش- مان- تان- شان، شخص فعل را نشان می دهد .

مانند :

خوش آمدن (یا خوشش آمدن) که به این صورت صرف می شود:
خوشم آمد، خوشت آمد، خوشش آمد، خوشمان آمد، خوشتان آمد، خوششان آمد .

فعل‌های لازم یک شخصه ، اغلب با فعل‌های ساده آمدن، بودن، شدن، گرفتن، بردن، زدن و «است» و مشتقات آن ساخته می شوند .

مانند :

خوش آمدن - حیف آمدن - خوشم آمد - حیفم آمد .

سرد بودن - گرم بودن - سردم است - گرمم بود .

غصه شدن - غصه ام شد .

مشتقات فعل :

دو دسته اند :

الف) فعلها :

مثل : خوردم ، می خوردم و

ب) کلمه های غیر از فعل که با بن فعل ساخته می شوند:

مثل: خوراک ، خورش و

انواع فعلهایی که با بن ماضی ساخته می شوند عبارتند از :

- ماضی مطلق (ساده)
- ماضی استمراری
- ماضی نقلی
- ماضی بعید
- ماضی أَبَعَد
- ماضی نقلی مستمر
- ماضی ملموس (ناتمام)
- ماضی التزامی
- مستقبل

انواع فعلهایی که با بن مضارع ساخته می شوند عبارتند از :

- مضارع ساده
- مضارع اخباری
- مضارع التزامی
- مضارع ملموس (ناتمام)
- امر

ماضی ساده (مطلق) :

بن ماضی + شناسه (م ، ی ، - ، یم ، ید ، ند)
نوشتم ، نوشتی ...

ماضی نقلی :

صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + فعل معین (ام ، ای ، است ، ایم ،
اید ، اند .)

نوشته ام - نوشته ای و ...

تبصره ۱ :

گاهی فعل معین از ماضی نقلی حذف می شود .
احمد به خانه رفته و هنوز بر نگشته است .

تبصره ۲ :

گاهی فعل معین به صورت غیر مخفف به کار می رود .
شنیدستم ، شنیدستی ، شنیده است و

• ماضی استمراری :

می + ماضی ساده

می خوردم، می خوردی و

• ماضی نقلی مستمر :

می + ماضی نقلی

می خورده ام، می خورده ای و ...

• ماضی بعید :

صفت مفعولی + فعل معین «بودن» گفته بودم ، گفته بودی و ...

تبصره ۱ :

برای بیان فعلی به کار می رود که پیشتر از فعل دیگر اتفاق افتاده باشد .

ناهار را خورده بودم که مجید وارد شد .

تبصره ۲ :

فعل معین فقط با قرینه حذف می شود .

تو به همدان رفته و بر گشته بودی که من تو را دیدم .

ماضی أبعد :

صفت مفعولی + ماضی نقلی فعل معین «بودن»
گفته بوده ام، گفته بوده ای و

تبصره ۱ :

ماضی أبعد برای بیان وقوع فعلی که در گذشته دورتر اتفاق افتاده به طریق نقل حکایت به کار می رود .

این کتاب را پدر بزرگم به پدرم داده بوده است .

تبصره ۲ :

در ماضی أبعد هر دو جزء فعل معین با قرینه یا یک جزء آن ، بدون قرینه می تواند حذف شود .

سیاح به چین رفته و از آنجا به ژاپن باز گشته بوده است .

در راه یکی از بیماران دچار بیماری شده بوده

• ماضی التزامی :

صفت مفعولی + مضارع ساده «باشیدن»

خورده باشم - خورده باشی و ...

• ماضی ملموس :

ماضی مطلق فعل معین «داشتن» + ماضی استمراری فعل اصلی .

داشتم می رفتم - داشتی می رفتی و ...

تبصره :

ماضی ملموس فعل را در حال اتفاق افتادن یا نزدیک به اتفاق افتادن در گذشته نشان می دهد .

داشتم سوار تاکسی می شدم که کسی صدایم کرد .

• فعلهای مضارع :

بر زمان حال یا آینده دلالت می کند .

• مضارع ساده :

بن مضارع + شناسه (م - ی - د - یم - ید - ند)
روم ، روی و

• مضارع اخباری :

می + مضارع ساده
می روم ، می روی و

• مضارع التزامی :

ب + مضارع ساده
بروم - بروی و ...

• مضارع ملموس :

مضارع ساده فعل معین «داشتن» + مضارع اخباری فعل اصلی.
دارم می روم - داری می روی و

تبصره :

مضارع ملموس وقتی به کار می رود که گوینده بخواهد فعلی را که نزدیک به رخ دادن یا در حال رخ دادن است بیان کند .
دارم می نویسم (در حال نوشتن) .

مستقبل :

مضارع ساده « خواستن » + بن ماضی فعل اصلی .
خواهم خورد - خواهی خورد - خواهد خورد ،
فعل امر :

دو شخص دارد . مفرد و جمع برو - بروید .

طرز ساخت : ب + بن مضارع

تبصره ۱: دوم شخص جمع (بروید) میان امر، مضارع ساده و التزامی مشترک است.

تبصره ۲: فعل امر بدون جزء پیشین «ب» نیز به کار می رود .

رو - روید .

فعل دعا :

بن مضارع + اد آمرزاد ، کناد ، دهاد ، ...

تبصره ۱ : امروزه با ساخت امر یا مضارع التزامی به کار می رود .

تبصره ۲ : « باد » و منفی آن « مباد » فعل دعا از مصدر « بودن » است

تبصره ۳ : گاهی « ا » به آخر آن دومی افزایند و به صورت « بادا » و « مبادا » به کار می رود

تبصره ۴ : « مبادا » بیشتر به صورت صفت و قید به کار می رود

برای روز مبادا چیزی نگه دارید. (صفت)

مبادا چیزی بگویی. (قید)

فعل لازم :

فعلی که بی مفعول ، معنی جمله را تمام کند آمدن - ایستادن ، ...

فعل متعدی :

هر گاه فعل در جمله علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز داشته باشد، متعدی نامیده می شود . خورد - برد - زد

تبصره :

معمولا مفعول در جواب « چه چیز ، چه چیز را ، چه کسی ، چه کسی را » می آید .

فعل دو وجهی :

برخی فعل‌ها هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌روند که به آن ذووجهین یا دوگانه نیز می‌گویند.

بارید - شکست - پخت - ریخت و...
باران بارید - کودک از دیده اشک بارید.

طرز متعدی کردن برخی از فعل های لازم :

بن مضارع + - انیدن یا - اندن

دواندن = دوانیدن لرزاندن = لرزانیدن

تبصره : می توان فعل متعدی را بدین ترتیب دوباره متعدی ساخت
در این صورت فعل به متممی تازه نیاز خواهد داشت .

پوشاندن = پوشانیدن خوراندن = خورانیدن

مادر غذا را به بچه خوراند .

تبصره : همه فعل ها چه لازم چه متعدی ممکن است یک یا چند
متمم بگیرند. « احمد با اتوبوس به بازار رفت »

● **فعل معلوم :** فعلی که فاعل آن معلوم باشد.

مثل : شاگردان آمدند

● **فعل مجهول :** فعلی که نهاد آن مفعول جمله باشد و یا فعلی که به مفعول نسبت داده شود، مجهول نامیده می شود .

معلم دیده شد - حسین کشته شد .

● **ساختمان فعل مجهول :**

صفت مفعولی (از فعل متعدی) + فعل معین شدن. تبصره زمان فعل مجهول را زمان فعل معین «شدن» مشخص می کند.

می خورد ← خورده می شود .

موارد کاربرد فعل مجهول :

۱. وقتی که فاعل معلوم باشد : در بسته شد

۲. وقتی که گوینده توجه به فعل دارد و " فاعل یعنی کننده کار مورد نظر او نیست : خیابان کنده شده است

۳. گوینده عمداً " نخواهد نام فاعل را به میان آورد یا اهمیت فعل و مفعول مطرح باشد : حسین کشته شد .

گاهی فعل های "گردیدن" و "گشتن" و "آمدن" به عنوان فعل معین به کار می رود : گفته آمد - گفته آید (به جای گفته شد).

وجه فعل

فعل را از این جهت که خبری را برساند یا وقوع و حالت آن را با شک یا شرط همراه کند یا در خواست و فرمانی را برساند، از یکی از سه وجه اخباری یا التزامی یا امری به شمار می آورند .

وجه اخباری : آن است که وقوع فعل را به طور قطع و یقین خبر دهد

وجه التزامی : مفهوم فعل یا امری چون آرزو، امید، شرط، تردید و مانند آن ها همراه کند

وجه امر : وقوع فعل داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می کند.

خورم	مضارع ساده :		
می خورم	مضارع اخباری:		
دارم می خورم	مضارع ملموس:		
خواهم خورد	مستقبل :		
خوردم	ماضی مطلق (ساده):		
خورده ام	ماضی نقلی:		
خورده بودم	ماضی بعید:	وجه اخباری	ساخت فعل ها
می خوردم	ماضی استمراری:		
داشتم می خوردم	ماضی ملموس:		
خورده بودم	ماضی ابعـد:		
می خورده ام	ماضی نقلی مستمر:		

وجه التزامی

مضارع ساده: (اگر) خورم
مضارع التزامی: (شاید بخورم
ماضی التزامی: (کاش) خورده باشم

وجه امری

بخور

فعل وصفی :

فعل وصفی، اسم مفعولی است که کار فعل را می کند و با فعل که غالبا بعد از آن می آید و با آن غالبا دارای مسند الیه واحدی است هم نشین می گردد.

مانند :

سارق از معرکه گریخته به جنگل پناه برد .

بعد از فعل وصفی نباید «و» ربط بیاید. مثلا در مثال بالا صحیح نیست اگر بگوییم « سارق از معرکه گریخته و به جنگل پناه برد . »

استعمال فعل وصفی با شرایط زیر جایز است .

الف) اتحاد فاعل .

پرویز کتاب را برداشته ، به کتابخانه برد .
(فاعل فعل برداشته و برد « پرویز » است)

ب) نیاوردن واو بعد از فعل وصفی .

مثلا پرویز به خانه رفته و ناهار خورد (نادرست)

ج) نیاوردن دو یا چند فعل وصفی پشت سرهم .

پرویز به خانه رفته ، ناهار خورده ، خوابید (نادرست)

فعل وصفی به جای این ساخت ها به کار می رود .

۱ . ماضی مطلق: پیرمرد فریادی کشیده ، آناً مرد (کشید - مرد)

۲ . ماضی استمراری: او هر هفته به خانه ما آمده ، ما را می دید
(می آمد - می دید)

۳ . مضارع اخباری: بعضی ها وقایع عمده هر سال را در یک کتاب
نوشته ، انتشار می دهند (می نویسند - می دهند)

۵ - مستقبل: من فردا به بیمارستان رفته، او را عیادت خواهم کرد
(خواهم رفت - خواهم کرد)

۶ - امر: فردا به بیمارستان رفته، از نسرین عیادت کن. (برو - عیادت
کن)

فعل معین :

وابسته های گروه فعلی که به کمک فعل اصلی می آید تا نمود ها و ساخت های دیگری از فعل بسازد فعل معین نامیده می شود .

عبارتند از :

است ← برای ساختن ماضی نقلی و نقلی مستمر: گفته است، می گفته است .

بود ← برای ساختن ماضی بعید: گفته بود

باشد ← برای ساختن ماضی التزامی: گفته باشد

شد (=آمد، آید، گشت، گردید) ← برای ساختن ماضی مجهول:
گفته شد (گفته آمد، گفته آید، ...)

خواست ← برای ساختن ماضی مستقبل: خواهم گفت

داشت ← برای ساختن ماضی ملموس و مضارع ملموس:
داشتم می گفتم، دارم می گویم.

فعل های غیر شخصی

از " توانستن " و " بایستن " و " شایستن " همراه با بن ماضی یا مصدر فعل های دیگر ، ساخت هایی به کار می رود که بر شخص معینی دلالت نمی کند.

مانند:

" نتوان رفت " و " نباید گفت " و " نشاید خواند " این فعل ها را فعلهای غیر شخصی می نامند .

نفی در فعل :

فعل های ماضی ، مضارع و مستقبل را هرگاه منفی کنیم اصطلاحاً فعل نفی می نامیم، ساختمان فعل نفی مشتمل است بر پیشوند منفی ساز « ن » + فعل مورد نظر . نخواهیم گفت ، ندید

تبصره :

در ساخت منفی « ب » از مضارع التزامی می افتد .

بخورم - نخورم

فعل نهی : امر منفی را نهی گویند . برو مرو = نرو

فعل هایی که مفعول دوم (= تمیز) می گیرند .

بعضی افعال در زبان فارسی علاوه بر مفعول به جزء دیگری نیازمند هستند که اصطلاحاً به آن مفعول دوم یا تمیز گفته می شود. بعضی افعال متعدی که به مفعول دوم نیازمند هستند عبارتند از :

پنداشتن - فرض کردن - خیال کردن - گمان کردن - دیدن - داشتن - شمردن و ...

من شما را داناستم از این می پنداشتم .

فرق تمیز با مفعول :

مفعول می تواند « را » بگیرد اما تمیز هرگز « را » نمی گیرد .

فرق تمیز با قید .

اگر قید از جمله حذف شود خللی در جمله وارد نمی شود ولی اگر تمیز حذف شود ، معنای جمله ناقص می شود.

مثال :	حسن را سواره دیدم	حسن را دیدم	درست
حسن را عاقل می دانم	حسن را می دانم	نادرست	

بخش دوم – اسم

تعریف اسم : کلمه ای معنا دار است که برای نامیدن موجودات و پدیده های طبیعی و اجتماعی و مفاهیم ذهنی و غیره به کار می رود و مهم ترین جزء هفت گانه فن صرف است که اکثر نقش های نحوی را می پذیرد .

مثل : سعدی ، حق ، باران ، دوست ...

ویژگیهای دیگر اسم :

۱. مضاف الیه واقع می شود . مثال: کتابِ علی - کتاب دانشمند.

۲. اسم جمع بسته می شود . مثال : درختان ، دانشمندان .

۳. اسم غالب وابسته های پیشین و پسین را می پذیرد .

مثال: دو جفت کفش - کدام کتاب - آن روز - سخن عشق -
شبی - روز روشن - کتابها .

اسم خاص - اسم عام :

• اسم خاص:

اسمی است که بر فرد یا افرادی مخصوص و معین دلالت کند .
مثل : احمد ، تبریز و ...

• اسم عام :

اسمی را گویند که شامل همه افراد همجنس باشد.
مثل : کتاب ، دفتر ، پسر و ...

اسمهای خاص چهار دسته اند :

۱. اسم خاص انسانها :

سعید - سعیده - تورج .

۲. اسم خاص مکانها :

اعم از کشورها - شهرها - روستاها - رودها - کوهها - قاره ها -
جزیره ها - دریاها - اقیانوسها - کرات آسمانی و جز آنها:
هندوستان - رشت - علی آباد - سپیدرود - البرز - ماداگاسکار -
آتلانتیک - زهره - مریخ و ...

۳. اسم کتابها و اشیاى که بیش از یکى نیستند:

مثل: قرآن - اوستا - حجرالاسود - دریای نور - کوه نور (نام دوقعته الماس معروف).

۴. اسمى که بر برخى از حیوانات یا اشیاء خاص مى گذارند:

مثل: رخس (نام اسب رستم) یا اسمهایی که بر عروسکها یا اشیاء مى گذارند.

معرفه و نکره :

اسم از حیث آشنایی مخاطب یا خواننده با آن دو گونه است: معرفه، نکره .

● اسم اگر نزد مخاطب یا خواننده ، شناخته و آشنا باشد ، آن را **معرفه** گویند.

مانند : « احمد » و « قرآن » در جمله ی: احمد قرآن می خواند .

● اما اگر اسم برای مخاطب یا خواننده، شناخته و آشنا نباشد، آن را **نَکَره** گویند .

مانند : « کتاب » و « مرد » در جمله ی : مردی کتابی می خواند .

اسمهای معرفه در فارسی علامتی ندارند و بی علامتی، خود علامت معرفه بودن اسم است، با این همه می توان اسمها را در مورد زیر مهمترین اقسام معرفه نامید:

۱. همه ی اسمهای خاص، چون:

شیراز - محمد - همدان - اصفهان - خورشید.

۲. موصوف صفتهایی که با اشاره موصوف خود را نشان می دهند:

این - آن - چنین - چنان - همین - همان.

این کتاب - آن اتاق - چنین کار - چنان روز - همین موضوع - همان قلم.

۳. اسم جنس، یعنی اسمی که شامل افراد یک جنس است :
شتر، بزرگتر از گاو است . - کتاب، بهترین دوست است .

۴. مفعول، وقتی که همراه « را » باشد :
کتاب را آوردم. (یعنی : آن کتاب معین را)

۵. اسمی که مضاف به یکی از کلمه های شناخته شده یعنی معرفه
باشد :

دوست من - خانه ی نادر - کتاب چهار مقاله .

۶. با قرینه ی لفظی و معنوی :

کتاب از دستم افتاد . - در باز شد .

• اسمهای نکره به صورتهای زیر می آیند :

۱. « ی » در آخر اسم :

بادی وزید و لانه ی مرغی خراب کرد

بشکست بامکی و فرو ریخت بر سری .

۲. « یک » در اول اسم :

نه تنها یک تشابه بین چشمهای او و انسان وجود داشت ، بلکه یک
نوع تساوی دیده می شد .

۳. « یک » در اول و « ی » در آخر اسم :

آقا چوپان ما گله اش را همان پس و پناهها یک جایی خواباند .

مفرد و جمع - اسم جمع :

اسم از حیث شماره بر سه قسم است :

- مفرد

- جمع

- اسم جمع .

اسم اگر بر یک فرد یا چیز و یا مفهوم دلالت کند آن را مفرد گویند و اگر بیشتر از یکی را برساند ، جمع نامیده می شود .

اسمهای مفرد در فارسی علامت ندارند ، ولی اسمهای جمع در فارسی با افزودن یکی از نشانه های ان یا ها ساخته می شوند :

کتاب = کتابها	پسر = پسران - پسرها
دست = دستان - دستها	دختر = دختران - دخترها

گروهی از اسمها در فارسی با ها و گروهی با ان و برخی با هر دو نشانه جمع بسته می شوند .

اسمهای معنی معمولاً با ها جمع بسته می شوند :
هوشها - عقلها - گفتارها .

اسم جمادات را نیز معمولاً با ها جمع می بندند :
قلمها - کاغذها - گچها .

اسم انسانها و جانوران را معمولاً با «ان» جمع می بندند .
کودکان - جوانان - شتران و

اسم رستنیها را با هر دو نشانه جمع می بندند .
درختان - گلها و

یاد آوری :

۱. امروزه در زبان محاوره و به پیروی از آن در زبان نوشتار، بیشتر اسمها و همچنین صفت‌هایی را که جانشین اسم شده اند معمولاً با ها جمع می بندند :

مردها و زن‌ها ، گربه ها و سگ‌ها .

۲. به آخر برخی از اسم‌های خاص، نشانه ی جمع ها می افزایند و آن وقتی است که منظور، بیان امثال و انواع باشد :

از خاکِ پاکِ خراسان ، فردوسی‌ها و خیام‌ها و عطارها برخاسته اند .

یعنی: افرادی چون فردوسی و خیام و عطار .

۳. اسمها و نیز صفت‌هایی که جانشین اسم می شوند ، اگر به الف یا واو ختم شده باشند، معمولاً هنگام جمع بستن با ان، بین آن کلمات و «ان» حرف ی می افزایند :

شنایان - گدایان - سخنگویان - خوبرویان و...

و بندرت در کلمات مختوم به **واو** ، این **یاء** افزوده نمی شود:

گیسوان ، هندوان .

۴. اسمها و صفت‌هایی که به‌های بیان حرکت ختم شده‌اند ، هنگام جمع بستن به جای ان به آخر آنها گان اضافه می‌شود :
آزاده - بیچاره ، = آزادگان - بیچارگان

۵. سهولت تلفظ و روانی و کشش آهنگ کلمه و اشتباه نشدنش با کلمه‌های دیگر نیز در نوع جمع بستن با «ها» یا با «ان» تاثیر دارد .

مثلاً: « آقا » را معمولاً با « ان » جمع می‌بندند و می‌گویند « آقایان »
در صورتی که « خانم » را با «ها» جمع می‌بندند و می‌گویند « خانمها »
یا « کودک » را با « ان » ولی « بچه » را با «ها» جمع می‌بندند .

اسم جمع :

اسمی که ساخت مفرد و معنی جمع داشته باشد اسم جمع نامیده می شود . این نوع اسم ها همانند اسم مفرد، جمع بسته می شوند، اما در مفهوم بر آحاد متعدد دلالت دارند .

مثال :

گروه - طایفه - ملت - گله - لشکر - رمه - سپاه .

جمعهای عربی در فارسی:

علاوه بر اسمهای فارسی و نیز عربی و غیر آن که با دو نشانه ی جمع فارسی «ها» و «ان» به صورت جمع در می آیند، بسیاری از صفتها و اسمهای عربی به صورت جمع عربی در زبان فارسی به کار می روند .

چون: اطلاعات - مومنین - روحانیون - معاملات - کتب - دروس -
که مفرد آنها به ترتیب عبارتند از :
اطلاع - مومن - روحانی - معامله - کتاب - درس .

این گونه جمعهای عربی را به شرح زیر می توان دسته بندی کرد :

۱. اسمهایی که به «ین» ختم شده اند :

مسلمین - مستکبرین - ظالمین - سارقین - معلولین - معصومین و ...

۲. اسمهایی که مفرد آنها به یای نسبت عربی ختم می شود و در جمع «ون» می گیرند :

روحانی = روحانیون ملی = ملیون انقلابی = انقلابیون .

۳. اسمهایی که با «ات» جمع بسته می شوند :

امتحانات - انحصارات - استحکامات - مکاتبات .

یاد آوری :

از آنجا که پسوند « ات » نشانه جمع عربی است برخی افزودن آن را به دنبال کلمات فارسی و یا کلمات خارجی که در فارسی متداولند از قبیل: دستور- آزمایش - تلگراف - نمایش و ... روا نمی دانند .

گاهی به جای «ات» عربی، به آخر برخی از اسمهایی که به **الف- واو- یاء- های** بیان حرکت، ختم شده اند، پسوند **جات** افزوده می شود :

حلواجات - دواجات - داروجات - شیرینی جات - سبزیجات -
میوه جات - ادویه جات

این ترکیبها علاوه بر مفهوم جمع ، معنای جنس و نوع و قسم نیز می دهند : دواجات : یعنی اقسام داروها .

جمع مکسر :

اسمهای عربی که هیچ یک از نشانه های جمع یاد شده را ندارند، بلکه گاهی با تغییر حرکت ، و گاهی با افزودن و کم کردن حرف یا حروفی به صورت جمع در می آیند و در عربی آنها را جمع مکسر یعنی شکسته می نامند، زیرا صورت مفرد آنها می شکند.

از این دسته اند کلماتی چون :

شعرا - مجالس - ادوار - عیوب - اخلاق - وسایل - مکاتیب - و ...
که مفرد آنها به ترتیب عبارتند از :
شاعر - مجلس - دوره - عیب - خلق - وسیله - مکتوب .

با اینکه دوباره جمع بستن جمعهای مکسر عربی مانند: عجایب- ملائک- امور- شئون و جز آن برای بیان مفهوم جمع درست می نماید، ولی برخی از جمعهای مکسر عربی گویی در فارسی ارزش و مفهوم جمع بودن خود را از دست می دهند و یا کمرنگ می گردند و در نتیجه دوباره با نشانه های جمع فارسی و یا «ات» عربی بسته می شوند :

جواهرات ← جمع جواهر، که جمع جواهر است و جوهر، معرب گوهر فارسی است .

امورات ← جمع امور ، که جمع امر به معنی کار است .

لوازمات ← جمع لوزم ، که جمع لازمه است .

مانند: امورات را باید باطن شریعت اصلاح کند .

فرق اسم جمع با جمع مکسر:

آن است که

اولاً : جمع مکسر فقط مخصوص کلمات عربی است، در صورتی که اسم جمع هم می تواند فارسی باشد، مانند گروه و دسته. و هم می تواند عربی باشد، چون : قوم و قبیله .

ثانیاً : جمع مکسر ، مفرد دارد، ولی اسم جمع مفرد ندارد و چنانکه دیدیم خود نیز جمع بسته می شود .

ذات و معنی :

مصداق بسیاری از اسمها ر از حیث داشتن یا نداشتن وجود خارجی و مستقل به ذات و معنی تقسیم می کنند :

پاره ای از اسمها به طور مستقل در خارج از ذهن وجود دارد که می توان آنها را دید یا حس و لمس کرد.

مانند: مداد ، کاغذ - خانه - میز - دختر - پسر و ... این گونه اسمها را اسم ذات می نامند .

در مقابل اسمهای ذات، اسمهای دیگری هستند که مصداق آنها خودبه خود و مستقلاً در خارج از ذهن وجود ندارند و پیدا نمی شوند، بلکه وجود آنها وابسته به وجود شخص یا چیز دیگری است و تا وجود دیگری نباشد، نمی توان آنها را دریافت، این گونه اسمها را اسم معنی می گویند .

مانند: هوش - دانش - ادب - زیبایی - انسان دوستی - بزرگی - کوچکی و ...

مصدرها و اسم مصدرها همگی اسم معنی هستند: گفتن - دیدن - پرسیدن - گفتار - دیدار - پرسش .

اسم صوت :

اسم صوت، لفظی است مرکب که معمولاً از صداهای طبیعی گرفته شده و بیانگر صداهایی از قبیل صوت خاص انسان یا حیوان ، صوت خواندن و راندن جانوران و صوت به هم خوردن چیزی به چیزی است :

قاه قاه - مِّنْ و مِّنْ - قار قار - کیش کیش - شارت و شورت - چلپ و چلوپ و ...

مانند: اما ناظم یک هفته ی تمام مثل سگ بود عصبانی، پر سر و صدا و شارت و شورت .

اسم مُصَغَّر :

مصغر اسمی است که مفهوم خردی و کوچکی را می رساند، نشانه ی تصغیر در فارسی «چه» و «ک» است که به آخر اسم افزوده می شود. مانند : باغچه - دخترک - کتابچه - مرغک .

در آخر برخی از اسمهای مصغر به جای «چه-ک» پسوند «و» دیده می شود:

مانند : یارو - خواجو - پسرو .

در آخر پاره ای از اسمها در برخی از لهجه ها، **های** بیان حرکت می آید:

مانند: پسره - دختره - اسبه .

در زبان کوچه و بازار گاهی به آخر «مرد» و «زن» هر دو نشانه ی تصغیر **ک** و **ه** افزوده می شود:

مانند:

مردکه - زنکه و آن، نشانه ی تحقیر و دشنام است

مصدر :

اسمی که مفهوم انجام کار و تحقق فعلی را در بر داشته باشد و دارای ساختمان مصدر باشد، مصدر نامیده می شود .

ساختمان مصدر از ترکیب بن ماضی فعل مورد نظر با پسوند مصدری « ن » به وجود می آید .

مانند:

رفتن - بردن - دیدن - گفتن و

مصدر مرخم :

هر گاه پسوند مصدری « ن » انتهای مصدر حذف شود، اما در جمله مفهوم مصدر را داشته باشد، مصدر مرخم نامیده می شود .

مثل « گفت » به معنی گفتن در بیت زیر :

گفتِ او سحرست و ویرانی تو

گفتِ من سحرست و دفع سحر او

اسم مصدر :

علاوه بر مصدر ، اسمهایی نیز در فارسی هستند که با اینکه نشانه های مصدری ندارند ، ولی حاصل معنی و مفهوم مصدر را می رسانند :
مانند:

دانش - ستایش - دیدار - خنده - آزادی - آزادگی :

دانش ← دانستن - ستایش ← ستودن - دیدار ← دیدن
و... این گونه واژه ها را اسم مصدر یا حاصل مصدر می نامند .

اقسام اسم مصدر :

معروفترین اقسام و نشانه های اسم مصدر عبارتند از :

۱. - ش در آخر مضارع :

خواهش - کاهش - جوشش - کوشش - بینش - آموزش - پرورش

۲. - شت در آخر بن مضارع :

بُرشت - کُنشت - خورشت .

۳. - ار در آخر بن ماضی :

رفتار - گفتار - کردار - نوشتار - جُستار - کشتار .

۴. های بیان حرکت در آخر بن مضارع :

خنده - گریه - مویه - بوسه - اندیشه .

۵. ی در آخر صفت و گاهی اسم و به ندرت کلمات دیگر :

نزدیکی - دوری - خوبی - تاریکی - بزرگی - شاگردی - استادی -
مادری - منی - مایی .

اگر کلمه به های بیان حرکت ختم شود به جای **ی** بر آن، **گی** افزوده
می گردد:

تشنه ← تشنگی وزیده ← ورزیدگی راننده ← رانندگی .

۶. _ان در آخر بن مضارع برخی از فعلهای مرکب و به ندرت در آخر فعل ساده و یا اسم :
آشتی کنان - عقد کنان - یخبندان - راه بندان - گذران .

۷. یت در آخر برخی از اسمها و صفت‌های عربی:
فاعلیت - مفعولیت - ماموریت - مسئولیت .

گاهی در محاوره و به پیروی از آن در نگارش، این پسوند را به آخر بعضی از اسمها و صفتها و ضمائر فارسی یا کلمات غیر عربی که در فارسی مصطلح است نیز می افزایند:

خواهانیت - آشنائیت - خوبیت - منیت - دوییت - بلدیت - بربریت .

۸. بن ماضی فعل به تنهایی یا همراه کلمه یا جزء دیگر:

ساخت - رسید - برآورد - بازخرید - عقب گرد - نشت و برخاست

۹. بن مضارع یک فعل یا دو فعل جداگانه :

گریز - پندار - ورانداز - فروگذار - گیرو دار - جنب و جوش -
تکاپو - کشاکش .

۱۰. بن ماضی یک فعل با بن مضارع همان یا فعلی دیگر:

جست و جو (جستجو) - گفتگوی (گفت و گو) - دوخت و دوز -
سوخت و سوز - رفت و روب - خرید و فروش .

۱۱. بن ماضی یا مضارع فعل به اضافه ی پسوند -ان :
ساختمان - سازمان - زایمان .

۱۲. از تکرار ساخت امریک فعل یا ترکیب ساخت امرِ دو فعل جداگانه:
بزن بزن - بکش بکش - بده بستان - بگیر ببند .

۱۳. غالباً مصدرهای عربی در فارسی اسم مصدر به شمار می روند :
تذکر (یادآوری) - تغییر (دگرگونی) - قضا (داوری) - احتیاط (دوراندیشی) .

مترادف / متشابه / متضاد :

کلمات از حیث مناسبت و ارتباط با هم، سه گونه اند :

• **مترادف :** از حیث لفظ ، جدا ، ولی از حیث معنی یکی هستند، مانند :
علم و دانش - نور و روشنایی - خانه و سرا - خوب و نیک .

• **متشابه :** از حیث معنی ، جدا ، ولی از حیث معنی یکی هستند، مانند :
خوار و خار - خویش و خیش - خواستن و خاستن .

• **متضاد :** نه تنها از لفظ یا معنی یکی نیستند، بلکه از حیث معنی
ضد هم نیز می باشند، مانند :

دانش و دانایی - روشنایی و تاریکی - صلح و جنگ .

اسم و گروه اسمی :

- اگر اسم بدون وابسته باشد به آن اسم گویند. مثل: درخت-دستگیره .

- گروه اسمی : هرگاه هسته ی گروه ، اسم باشد ، به آن گروه اسمی می گویند. هر گروه اسمی می تواند مانند: اسم - نقشی را در جمله بپذیرد .

در بیت زیر مصراع اول گروه اسمی است که نقش فاعل دارد .

دود آه سینه ی نالان من سوخت این افسردگان خام را

اسم و گروه‌های اسمی می‌تواند در جمله نقش‌های گوناگون بپذیرد
که عبارتند از:

- | | |
|----------------------------|---------------------------|
| ۱. نقش نهادی | ۶. نقش تمیزی |
| ۲. نقش مسندی (باز بسته ای) | ۷. نقش قیدی |
| ۳. نقش مفعولی | ۸. نقش اضافی (مضاف الیهی) |
| ۴. نقش متممی | ۹. نقش بدلی |
| ۵. نقش منادایی | |

از میان نقش‌های فوق، نقش اضافی، بدلی غیراصلی هستند و مابقی
اصلی‌اند.

نهاد و انواع آن :

اسم در نقش نهادی ممکن است یکی از پنج صورت زیر را داشته باشد :

الف) همراه فعل بیاید و فاعل جمله باشد، به عبارت دیگر، انجام دادن کاری را به طور مثبت یا منفی به او نسبت دهیم .
کاوه آمد . بابک نخواهیده است .

ب) پذیرنده ی کاری باشد ، که در این صورت همراه فعل مجهول است و در اصل ، مفعول بوده است :
درس خوانده شد . ماه دیده شد .

ج) دارنده ی صفت و حالتی باشد :

احمد مودب است . محمد مریض نیست .

د) پذیرنده ی صفت و حالتی باشد :

مسعود بیمار شد . محمود غایب نشده است .

هـ) وجود و هستی را برساند و لازمه اش این است که فعل ربطی «بودن» یا «استن» در مفهوم فعل تام یعنی « وجود داشتن» به کار رفته باشند .

مثال : اینجا پول است (وجود دارد)

اما مردی هم بود (= وجود داشت) .

توضیح درباره ی متمم :

چنانکه می دانیم متمم اسمی است که پس از حرف اضافه بیاید :

الف) متمم ممکن است وابسته به فعل باشد ، چنانکه در این جمله :
کتاب را از علی گرفتم .

« از » (حرف اضافه) « علی » را به فعل « گرفتم » نسبت داده است .

ب) متمم ممکن است وابسته به مفهوم تمام جمله باشد ، چنانکه در این جمله :
از امروز هوا گرم شده است .

ج) متمم ممکن است وابسته به صفتی باشد :
ورست بلند تر از دماوند است .

اسم و گروه اسمی وقتی متمم واقع می شوند .
به همراه حرف اضافه ، می تواند جایگاه نقش جدیدی را اشغال کند.
الف) قید :

این کارها را به فوریت انجام دهید .
« به فوریت (= فوراً) » نقش قیدی دارد .
اگر بکوشی بدون هیچ تردید موفق خواهی شد .

حرف اضافه متمم

قید

ب) مسند :

بابک در خانه است

حرف اضافه متمم

مسند

گوشم همه بر قول نی و نغمه جنگ است .

حرف اضافه متمم

مسند

ج) تمیز:

جهان در پناه تو پنداشتیم

حرف اضافه متمم

تمیز

د) بدل:

ایرانی، چون ابن سینا و رازی، در پیشرفت طب دنیا سهم دارند.

حرف اضافه متمم

بدل

بخش سوم - صفت

صفت کلمه ای است که اسم یا جانشین اسم یا گروه اسمی همراه خود را توصیف می کند و یکی از وابسته های اسم به شمار می رود. در مثالهای زیر، زیر کلماتی که خط کشیده شده، صفت هستند. مانند:

کتاب خواندنی - آن کتاب - کدام شهر - هر روز.

همه ی صفتها از هر جهت با هم یکی نیستند ، بلکه از دیدگاهای
گوناگون می توانند به اقسام مختلفی تقسیم شوند :

صفت از حیث مفهوم (۶) گونه است :

- | | |
|-------------|----------|
| ۱. بیانی | ۴. پرسشی |
| ۲. اشاره ای | ۵. تعجبی |
| ۳. شمارشی | ۶. مبهم |

صفت بیانی :

صفت بیانی صفتی است که چگونگی و خصوصیات اسم را مانند رنگ ، قد ، جنس ، شکل ، وضع ، حجم ، اندازه ، مقدار و ارزش و جز آن برساند :

قرمز	}	قلم
بزرگ		
فلزی		
را خریدم .		

صفت بیانی خود (۵) گونه است :

- | | |
|---------------|--------------|
| ۱. صفت ساده | ۴. صفت نسبی |
| ۲. صفت فاعلی | ۵. صفت لیاقت |
| ۳. صفت مفعولی | |

صفت ساده :

صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیت موصوف را می رساند بدون معنی فاعلی و مفعولی و نسبی و جز آن .

مانند: هوای خوب - اتاق گرم - مادر مهربان - پسر باهوش

صفت فاعلی :

صفتی است که بر کننده ی کار دلالت کند :

مانند: ایستگاه فرستنده - دستگاه گیرنده - دختر کوشا - پسر خندان - نسیم نوازشگر - حاکم ستمکار .

اقسام صفت فاعلی :

صفت فاعلی از حیث ساختمان (۷) گونه است :

۱. بن مضارع + نده :

گیرنده - خواننده - راننده - بیننده - خواننده .

۲. بن مضارع + -ان :

گریان ، خندان ، شتابان ، روان

۳. بن مضارع + الف (۱) :

دانا - شنوا - گویا - گیرا - دانا .

۴. بن ماضی و بندرت بن مضارع + ار :

خریدار - خواستار - پرستار - برخوردار - فرمانبردار - نمودار .

۵. بن ماضی یا بن مضارع + گار :

رستگار - آموزگار - خواستگار - کردگار .

۶. اسم معنی و بندرت صفت یا بن فعل + گر :

دادگر - سفیدگر - رفتگر - کارگر - نمایشگر - دروگر .

۷. اسم معنی و بندرت صفت یا بن فعل یا ساخت امر + کار :

ستمکار - طلبکار - تبهکار - تراشکار - بدهکار - بستانکار

یادآوری ها :

۱. اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می کند:
زرگر - آهنگر - مسگر - سیمان کار .

۲. صفت فاعلی که با ان همراه است گاهی تکرار می شود گاهی «ان» از آخر اولی می افتد این ترکیب معمولاً در جمله ، نقش قیدی دارد :

دوان دوان - لرزان لرزان - پرسیان پرسیان - لنگ لنگان :
او لنگ لنگان راه می رود .

۳. گاهی ساخت فعل امر به تنهایی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می سازد:

برو ، بدو، بگو بخند ، بزن برو، بساز بفروش، دلخواه ، تودل برو
«برو» ، یعنی آنکه یا آنچه خوب و تند می رود:
احمد ماشین برویی دارد .

«بگو بخند» ، یعنی آن که اغلب می گوید و می خندد:
محمد پسر بگو بخندی است .

۴. از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می آید که گروهی آن را مخفف صفت فاعلی که با نشانه ی «**فده**» می آید دانسته اند :

دانشجو = دانش جوینده

درس خوان = درس خواننده

تندرو = تندرونده

و خدا پرست - دلپذیر - کامبخش - آرام بخش و

صفت مفعولی

صفت مفعولی که آن را اسم مفعول نیز نامیده اند صفتی است که معنی مفعولیت دارد ، یعنی کاربر آن واقع می شود. صفت مفعولی معمولاً از بن ماضی به اضافه کسره و در برخی لهجه ها فتحه (که باهاء نشان داده می شود) ساخته می شود :

گرفت + ه = گرفته . شنید + ه = شنیده خواننده -
نوشته

گاهی لفظ " شده " را نیز که خود صفت مفعولی " شدن " است به این ترکیب می افزایند :

داستان های شنیده شده - اموال دزدیده شده و

این ترکیب از برخی فعل ها به جای فاعلی ، معنی مفعولی می دهد:
انگشت نما- دست دوز- رونویس- نوساز- دستباف- پس انداز
و

انگشت نما، یعنی با انگشت نموده شده (نشان داده شده) -لگد کوب-
یعنی آن که او را با لگد کوبیده اند و

یاد آوری :

۱. اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود گاهی حرکت وهاء از آخر آن می افتد:

گل اندود = گل اندوده پشمالود = پشم آلوده

و گاهی نمی افتد : آبدیده - دلداده - پس مانده

۲. برخی از صفت های مفعولی که از فعل های لازم و بندرت فعل های متعددی می آیند معنی صفت فاعلی دارند نه مفعولی:

گذشته - رفته - ایستاده

فرق این صفت ها با صفت فاعلی این است که صفت فاعلی به انجام کار در حال یا آینده دلالت می کند ولی این صفت ها فقط به گذشته دلالت دارد.

مثلاً: گذشته؛ یعنی آن که در گذشته رفته است .

صفت نسبی -

صفت نسبی ، صفتی است که به کسی یا جایی یا جانوری یا چیزی نسبت داده شود و ان بیشتر با افزودن پسوندهای « ی ، ین ، ینه ، های بیان حرکت گان ، انه ، انی ، چی » به آخر اسم یا صفت و به ندرت ضمیر ساخته می شود:

ی : محسنی ، تهرانی ،
ین : نمکین ، سیمین ،

ینه : پشمینه ، سیمینه ،
ه : دورویه ، یک شنبه ،

گان : گروگان ، رایگان (= راهگان) و ...
انه : سالانه ، روزانه ، مردانه ،

انی : روحانی ، جسمانی ،
گانه : دوگانه ، سه گانه ،

چی : انزلیچی ، گمرکچی ،

یاد آوری :

اگر اسم یا کلمه ای که یای نسبت به آن افزوده می شود حرف
آخرش الف باشد میان کلمه و « ی » « یایی » دیگری میافزایند:

دنیا^{یی} - مومیا^{یی} - سرا^{یی} - هما^{یی} - نوای^ی و اگر آن کلمه به های
بیان حرکت ختم شده باشد به جای « ی »، « ای » می افزایند:

خامنه ای - حرفه ای - پرده ای و

گاهی گی : خانگی - هفتگی - پردگی و

صفت لیاقت

صفت لیاقت از انواع صفت نسبی و صفتی است که شایستگی و قابلیت موصوف را می رساند و آن با افزودن ی به آخر مصدر ساخته می شود :

خوردن + ی = خوردنی

خواندنی - دیدنی - شنیدنی - نوشتنی - آشامیدنی - کتاب خواندنی -
داستان شنیدنی ، ...

درجات صفت بیانی

صفت بیانی از حیث درجه (۳) گونه است :

۱. صفت مطلق :

خوب - باهوش - بزرگ سعید با هوش است .

۲. صفت برتر (تفضیلی) :

صفت برتر با افزودن «تر» به آخر صفت مطلق پدید می آید :

خوبتر - باهوش تر - بزرگ تر

سعید از حمید باهوشتر است

سعید از حمید ، مجید و وحید باهوشتر است .

۳. **صفت برترین (عالی):** نشانه صفت برترین ، پسوند "ترین"
است که به آخر صفت مطلق افزوده می شود:

خوب ترین - باهوش ترین - بزرگ ترین :

اهواز، بزرگ ترین شهرهای خوزستان است .

امین، با هوش ترین شاگرد کلاس است .

صفت اشاره :

صفت اشاره در اصل دو لفظ « این » و « آن » است وقتی که همراه اسمی بیایند و بدان اشاره کنند :

این : برای اشاره به نزدیک

آن : برای اشاره به دور

این جزوه را آن روز در دانشگاه به ما دادند .

صفت اشاره به صورت های زیر دیده می شود :

۱. تنها برای اشاره ، که در این صورت این و آن بدون همراهی کلماتی نظیر چون و هم و قدر و می آیند :

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا

۲. برای اشاره و تاکید ، که در این صورت با «هم» ترکیب می شوند:
همین ، همان :

همین شخص قبلاً نیز به این اداره مراجعه کرده بود

۳. برای اشاره و بیان تشبیه و چگونگی ، که در این صورت این و آن همراه کلماتی از قبیل :

چون-گونه-سان، طور-جور- و می آید:
چنین- چنان - این گونه :

که یاران فراموش کردند عشق

چنان قحط سالی شد اندر دمشق

۴. برای اشاره و تاکید، که در این صورت این و آن یا همین ، همان ، همراه کلماتی از قبیل: قدر- همه - مقدار - اندازه می آیند:
این قدر-آن قدر - همین قدر - همان اندازه - این همه
در این صورت نقش آن قیدی است .
مثال : این همه خودت را نکش .

یادآوری :

این و آن، وقتی همراه موصوفند همیشه مفرد می آیند، خواه موصوف مفرد باشد، خواه جمع :

این کلید را بگیر . این کلیدها را بگیر .

ولی اگر به جای موصوف بنشینند مانند صفات بیانی جمع بسته می شوند و چنانکه خواهیم دید در این صورت ضمیر به شمار می روند نه صفت :

اینها را بگیر (در اشاره به اشیائی)

صفت شمارشی

کلمه ای که شماره یا ترتیب مفهوم یا مصداق اسمی را می رساند صفت شمارشی نامیده می شود. به صفت شمارشی معمولاً عدد می گویند.

صفت شمارشی بر (۴) قسم است :

صفت شمارشی ساده، صفت شمارشی ترتیبی، صفت شمارشی کسری، و صفت شمارشی توزیعی.

۱. صفت شمارشی ساده :

هرگاه اعداد اصلی قبل از اسم واقع شوند و آن را وصف کنند. صفت شمارشی ساده نامیده می شوند.

مثل :

دو دهان داریم گویا همچونی یک دهان پهن انست در لب های وی

اعداد اصلی عبارت است از :

یک، دو ، ... ده، یازده، ... بیست و یک، ... صد ، هزار ، میلیون،
میلیارد ...

۲. صفت شمارشی ترتیبی: که ترتیب قرار گرفتن موصوف (معدود) را می‌رساند و با افزوده شدن پسوند «-م» یا «-مین» به صفت شمارشی ساده ساخته می‌شود:

چهارم ، چهارمین . صدم ، صدمین . هزارم ، هزارمین .

بعضی صفت‌های شمارشی از این قاعده پیروی نمی‌کنند. مثل: اول، آخر، نخست، نخستین، آخرین.

نخست موعظه پیر می‌فروش این است

که از مصابحت ناجنس احتراز کنید.

۳. صفت شمارشی کسری (عدد کسری). که یک یا چند جزء از یک یا چند واحد را می‌رساند:
یک پنجم - شانزده هزارم - دو سوم - نود درصد.

۴. صفت شمارشی توزیعی: که از تکرار صفت شمارشی اصلی به دست می‌آید: یک یک - یکایک - یک به یک
به یکایک دانشجویان کتاب فرستاده شده است.

صفت پرسشی

صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا مقدار موصوف پرسش کنند، مانند چه ، کدام ، چگونه ، چند در جمله های زیر :

این **چه** علم شنگه ای است که به راه انداختی؟

کدام درس را بیشتر دوست داری؟

گرگان ، **چگونه** شهری است؟

چند سال داری؟

صفت پرسشی از نظر مفهوم (۳) گونه است :

۱. صفت پرسشی، که با آن از نوع یا چگونگی یا از نام و نشان موصوف

می پرسند :

چه - کدام - کدامین - چگونه ، - چطور - چه جور - چه سان

چه نظری داری ؟

۲. صفت پرسشی : که با آن از ترتیب یا مقام موصوف پرسش کنند،
این صفت ، کلمه ی «چند» با پسوندهای «-م» و «مین»
است : کلاس چندم هستید ؟

شما چندمین نفری بودید که امروز صبح وارد مدرسه شدید ؟

۳. صفت پرسشی ، که با آن از مقدار و شماره موصوف پرسیده
می شود : چند ، چقدر ، چه مقدار ، چه اندازه:

چقدر پول داری ؟

صفت تعجبی

صفت تعجبی، صفتی است که همراه اسم می آید و شگفتی و تعجب گوینده را از چگونگی یا مقدار موصوف می رساند و خود با آهنگ مخصوص تعجب ادا می شود :

چه خط زیبایی!

صفت مبهم

صفت مبهم، صفتی است که همراه اسم می آید و نوع یا چگونگی یا شماره و مقدار آن را به طور نامعین و آمیخته با ابهام بیان می کند .
صفت های مبهم عبارتند از :

« هر ، همه ، دیگر، هیچ ، چند ، چندین ، چندان ، بهمان ، فلان »

همه دانشجویان آمدند .

هیچ مطلبی پیدا نکردم .

هر حرفی را نباید زد .

به کتاب دیگر نیز مراجعه کن

صفت پسین

هر صفتی که پس از موصوف بیاید صفت پسین نامیده می شود،
مانند: کار خوب- مهارت چندان = کلاس پنجم
بیشتر صفت های بیانی به صورت **صفت پسین** به کار می روند.

صفت پیشین

هر صفتی که پیش از موصوف بیاید صفت پیشین نامیده می شود .
صفت های اشاره، پرسشی، تعجبی، و مبهم جز در موارد نادر به
صورت صفت پیشین به کار می روند :

کدام کتاب

آن کتاب

بخش چهارم - ضمیر

ضمیر ها از عناصر دستوری هستند که جانشین اسم می شوند و نقش آن را در جمله به عهده می گیرند و در مواردی گوینده را از تکرار اسم بی نیاز می کنند مثل: (کسی، ش، من) در این جمله: کسی قلمش را به من داد .

اقسام ضمیر عبارتند از :

- | | |
|-----------|--------------------|
| ۱ - شخصی | ۵ - تعجیبی |
| ۲ - مشترک | ۶ - مبهم |
| ۳ - اشاره | ۷ - ملکی (اختصاصی) |
| ۴ - پرسشی | |

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی ضمیرهایی هستند که برای هریک از اشخاص (گوینده یا اول شخص - شنونده یا دوم شخص - دیگر کس یا سوم شخص) ساخت جداگانه دارند و هریک از آن سه شخص ممکن است مفرد یا جمع باشد، از این رو ضمیر شخصی (۶) ساخت (صیغه) دارد :

۱. من ، م

۴. ما ، مان

۲. تو ، ت

۵. شما ، تان

۳. او - (وی) ، ش

۶. ایشان ، شان

ضمیر شخصی (۲) گونه است :

منفصل (گسسته)

متصل (پیوسته) .

۱. ضمیر شخصی منفصل یا گسسته: ضمیری است که به کلمه پیش از خود نمی چسبد و به تنهایی به کار می رود. ضمیرهای شخصی منفصل عبارتند از:

من ، تو ، او (وی) ، ما ، شما ، ایشان .

۲. ضمیر شخصی متصل یا پیوسته : ضمیری است که به کلمه پیش از خود می پیوندد و به تنهایی به کار نمی رود. ضمیرهای شخصی عبارتند از:

م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان .

یادآوری ها :

۱. اگر سه ضمیر (م) ، (ت) ، (ش) به آخر واژه ای افزوده شوند که آن واژه به های بیان حرکت ختم شده باشد، میان واژه و آن سه ضمیر، «**الف**» می افزایند، چنان که در(جامه) و (میوه) :
جامه ام، میوه اش .

۲. ضمیرهای متصل به ویژه ساخت مفرد آن (م، ت، ش) اگر به آخر واژه ای بیایند که حرف آخر آن واژه، (الف) یا (واو) باشد معمولاً میان واژه و آن ضمیرها، «یایی» می افزایند.

قلم هایم - قلم هایمان - ابرویش - ابرویتان

اما در زبان محاوره، به ویژه سه ساخت جمع آن را بی افزودن (یاء) می آورند:

قلمهام ...، قلم هامان، ابروم ... ابرومان،

۳. ضمیر من و تو اگر قبل از را بیاید «نون» و «واو» حذف می شود

مرا - ترا

ضمیر مشترک

ضمیرهای مشترک که سه کلمه (خود) و (خویش) و (خویشتن) هستند، که اولی متداولتر است و دومی و سومی بیشتر در زبان شعر و ادب به کار می رود:

حساب خود نه کم گیر و نه افزون .

شاگردان باید احترام معلمان خویش نگه دارند .

معلم، شاگردان را فرزندان خویشتن می داند .

ضمیر اشاره

ضمیر اشاره ضمیری است که مرجع آن به اشاره معلوم شود و آن ، همان واژه (این) و (آن) و ترکیبات آن دو است (مانند همان و همین) که اگر همراه اسم بیایند صفت اشاره نامیده می شوند و اگر بی همراهی اسم بیایند آنها را **ضمیر اشاره** می نامند.

مانند (این) و (آن) در مثال های زیر:

صفت اشاره : این کتاب را بگیر .

ضمیر اشاره : کتاب را بگیر و آن را بخوان .

ضمیر پرسشی

ضمیرهای پرسشی بعضی همان واژه های پرسشی هستند که مانند ضمیرهای اشاره اگر همراه اسم بیایند صفت پرسشی نامیده می شوند و اگر تنها بیایند ضمیر پرسشی.

معروف ترین ضمیرهای پرسشی عبارتند از:

«که، چه، کدام، کدامین، کدامی، کی، کجا، کو، چگونه، چند،
چندم، چندمی»

که آمد؟ چه آوردی؟

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد؟

یادآوری (۱)

دو ضمیر (که) و (چه) وقتی همراه فعل (است) باشند به صورت
(کیست) و (چیست) در می آیند :

موضوع چیست ؟

مقصر کیست ؟

یادآوری (۲)

چنان که اشاره شد فقط برخی از ضمیرهای پرسشی می توانند به
صورت صفت پرسشی هم به کار روند .

ضمیر تعجبی

ضمیر تعجبی، واژه (چه) است وقتی که بی همراهی اسم بیاید و مفهوم تعجب و شگفتی را برساند.

ضمیر مبهم

ضمیرهای مبهم واژهایی هستند که بر کس یا چیز و یا مقدار مبهمی دلالت می کنند:

همه آمدند. فلانی آدم بسیار خوبی است.

ضمیرهای مبهم عبارتند از:

« همه، فلان، فلانی، بهمان، یکی، دیگری، دیگران، هیچ، این و آن و .. »

بسیاری از این واژه ها نیز مانند واژه های اشاره و پرسشی و تعجبی اگر همراه اسم بیایند صفت مبهم به شمار می روند.

ضمیر ملکی

ضمیر ملکی یا اختصاصی ، واژه مرکب (از آن) است که معنی (مال) (متعلق به)، (از ملک) و مانند آن دارد :
این کتاب از آن مسعود است . آن قلم از آن محمود است .

این واژه در زبان شعر و ادب قدیم گاهی با حذف (از) به صورت (آن) و گاهی با تخفیف (از) به صورت (زان) دیده می شود .
من زان خودم هر آنچه هستم هستم .

از ایران و توران دو بهر آن تست همان گوهر و گنج و شهر آن تست

کاربرد و نقش ضمیرها :

چون ضمیرها معمولاً جانشین اسم هستند، از این رو نقش های مختلف آن را در جمله بر عهده می گیرند .

برخی از نقش ها را که ضمیرها در جمله می پذیرند در زیر می آوریم:

نقش نهادی

من فردا به مسافرت می روم .
خودت این مطلب را به من گفتی
این آمد . آن رفت .

نقش مسندی

محمود شما هستید ؟ آری ، محمود من هستم .
کاهل خودتی .
جزای بدی همین است .
ضمیر مبهم : مقصر تنها فلانی نیست .

نقش مفعولی

حسن ترا ندید . تو او را دیدی .

دیدمت (= دیدم ترا) - برش داشتم . (= آن را برداشتم .)

خود را برتر از دیگران شمار .

آن را بیاور . من هم همین را می گفتم .

نقش متممی

حسین با شما کار دارد . خودش به من گفت .

ازت خواهش می کنم نرو . بهش گفتم برایم کفش بخرد .

گرت چشم خدا بینی ببخشند بینی هیچ کس عاجزتر از خویش

نقش منادایی

می به دهن برد و چومی، می گریست کای من بیچاره مرا چاره نیست

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست

نقش تمیزی

ضمیر پریشی : روحانیون زرتشتی را چه می نامند ؟

درانگلیسی به فرش چه می گویند ؟

مرا که پنداشتی ؟

نقش قیدی

ضمیر اشاره : این همه زودرنج مباش .

ضمیر پرسشی : کی آمد ؟ کجا می روی ؟ چقدر خوابیدی ؟ نمی دانم
مطلب را چگونه ادا کنم ؟

ضمیر مشترک : من خودم آمدم .

ضمیر تعجبی : شما چه مهربانید .

نقش مضاف الیهی (اضافی) :

شما پسر که هستید ؟

او از گفته خویش پشیمان شد ؟

نقش بدلی

ضمیرهای زیر می توانند در جمله نقش بدلی داشته باشند :

ضمیر مشترک (خود) :

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدارا ز فلک چشم ، نیک اختری را .

ضمیر اشاره : کاظم همان که می آید قهرمان والیبال است .

بخش پنجم - قید

قید یکی نقش وابسته است .

قید مختص :

بعضی از قید ها جز نقش قیدی، نقش دیگری در جمله نمی پذیرند، این قبیل قیدها را قید مختص می نامند ، زیرا که اختصاص به نقش قیدی دارند .

مانند: هرگز - هنوز - البته - مثلاً - حیانا - اتفاقاً .

من هرگز او را ندیده ام .

البته من خواهم آمد .

پدرم هنوز از مسافرت برگشته است .

کلمه های هرگز ، هنوز ، البته در این جمله ها قیدند و در هر جمله ی دیگری نیز بیاید نقش قیدی دارند .

کلمه هایی که در آخر آنها تنوین دوزبر هست همگی در زبان فارسی قید مختصند .

مانند: اتفاقاً - احتمالاً - اصلاً - ضمناً .

اتفاقاً دیروز علی را در خیابان دیدم .
احتراماً به اطلاع شما می رساند .

بعضی از ترکیبها و عبارتهای عربی نیز در فارسی به صورت قید مختص به کار می روند .

مانند : آخر الامر - حتی المقدور - الان

آخر الامر به چنگ پلیس افتاد . الان در را باز می کنم .

قید مشترک :

بعضی از اسمها و صفتها و کلمه های دیگر گاهی در جمله نقش قیدی پیدا می کنند ، این نوع قیدها را قید مشترک می گویند. پس قید مشترک قیدی است که در اصل قید نیست .

مانند: « شب - خوب - مگر »

در مثالهای زیر به ترتیب اسم ، صفت ، و حرف هستند که نقش قیدی دارند .

احمد شب به خانه برگشت .
احمد خوب می نویسد .
مگر مساله را حل نکردی ؟

اقسام قید از جهت معنی :

قید از جهت معنی اقسام بسیار دارد، معروفترین آنها به قرار زیرند :

قید زمان :

مانند : شب ، بعضی وقتها در جمله زیر :

شب باران آمد . بعضی وقتها باران می بارد .

قید مکان :

مانند : اینجا و آنجا در عبارت زیر :

حسن اینجا نشسته بود و احمد آنجا .

قید مقدار :

مانند : کم کم و زیاد در عبارت زیر :
دیشب باران کم کم آمد اما امروز زیاد بارید .

قید کیفیت :

مانند : خوب و به آرامی در جمله های زیر :
احمد خوب کار می کند . احمد به آرامی کار می کند .

قید حالت :

حالت فاعل یا مفعول را در حین انجام دادن و انجام گرفتن کار بیان می کند.

مانند : افتان و خیزان و گریان در جمله های زیر :

مرد مجروح افتان و خیزان خود را به پشت درخت رسانید .
کودک را گریان دیدم .

قید تصدیق و تاکید :

مانند : حتماً در جمله زیر :

حتماً به دیدار شما خواهم آمد .

قید پرسش :

مانند: چگونه در جمله زیر :

چگونه این کار را انجام خواهید داد ؟

قید شک و تردید :

مانند: شاید در جمله زیر :

شاید فرداد به کتابخانه بروم .

قید تأسف :

تاسف گوینده را از وقوع فعل یا از واقع نشدن آن بیان می کند .

مانند : افسوس و متاسفانه در جمله های زیر :

افسوس که دوستان ، خیلی زود ما را ترک می کنند .

متاسفانه نتوانستم شما را بینم .

قید تعجب :

مانند : عجبا در این جمله :

عجبا ! عمر آدمی به این زودی به پایان می رسد .

یاد آوری :

حرف اضافه با متمم و گروه متممی جمعا در برخی موارد نقش
قیدی پیدا می کنند . مثلاً در جمله ی :
احمد در اطاق سرد کار می کند .

در (حرف اضافه) + اطاق (متمم) + سرد (صفت اطاق) = قید مکان .

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

از (حرف اضافه) + چه (صفت برای سبب) + سبب (متمم) = قید علت.

بخش ششم

شبه جمله :

اگر بخواهیم حالت‌های روحی و درونی خود چون شادی، تعجب، درد، افسوس و مانند آنها را بر زبان بیاوریم، معمولاً از کلمه‌هایی همچون « به ، وِه ، آه ، آوخ » و جز آنها استفاده می‌کنیم. این کلمه‌ها را شبه جمله یا صوت می‌گویند.

از آن جهت به این کلمه‌ها شبه جمله گویند که معنایی مانند جمله دارند .

اقسام شبه جمله :

معمولاً شبه جمله را از جهت معنا به انواعی تقسیم می کنند .
معروفترین آنها به قرار زیرند:

۱. شبه جمله ی امید و آرزو و دعا .

مانند: کاش، ای کاش ، کاشکی ، الهی ، آمین ، اِنْ شاء الله :

ای کاش می توانستم انسانهای خوبی باشیم .

الهی ! تا باشی تو باشی . اِنْ شاء الله که تنتان سلامت است .

۲. شبه جمله ی تحسین و تشویق :

مانند: خوب (خُب)، آفرین، مرحبا، خوشا، به به ، بارک الله، احسنت،
ما شاء الله .

آفرین ! نمره های خوبی گرفتی .

بارک الله به شما تبریک می گویم .

۳. شبه جمله ی درد و تأسف :

مانند: آه، واویلا، وای، افسوس، دردا، دریغ، دریغا، دریغ و درد،
فریاد، داد، ای داد.

آه که این درد مرا می کشد.

افسوس که نوشتن و کاغذ سیاه کردن هم دردم را دوا نکرد.

۴. شبه جمله ی تعجب :

مانند : به ، وه ، عجب ، چه عجب ، عجا ، شگفتا :

به! شما گمان می کنید که هر اقدامی که می شد برای رفاه حال مردم
و یا آبادی مملکت بود ؟!

۵. شبه جمله ی تنبيه و تحذير (بیدار و متوجه ساختن و پرهیز دادن):

مانند : امان ، الأمان ، مبادا ، زنهار ، (زینهار) ، هان ، الحذر :

مبادا که بخواهی کسی را از خودت آزرده کنی !

زینهار از رفیق بد زنهار !

۶. شبه جمله ی امر :

مانند : یا الله ، بسم الله ، خاموش ، خفه :

یاالله بچه ها زود باشید از کلاس بیرون بروید !

بسم الله این گوی و میدان اگر نمی ترسی بیا !

۷. شبه جمله ی احترام :

مانند : چشم ، بچشم ، ای بچشم ، قربان ، بله قربان :

امروز حتما بیا ! - چشم قربان می آیم .

پیر مرد ... دست به سینه جواب داد : بله قربان !

۸. شبه جمله ی جواب و تصدیق :

مانند : بله، بلی، آری، البته، ای، ای واللہ :

- امشب می آیی ؟ - آری خواهم آمد .

- مشقت را نوشتی ؟ - بله نوشتم .

- کار را تمام کردی ؟ - البته تمام کردم .

یادآوری:

شبه جمله ها اغلب در جمله نقش قیدی دارند.

مانند:

افسوس دوستان همگی پراکنده شدند.

در این جمله « افسوس » نقش قیدی دارد و به جای آن می توان گفت: متأسفانه

بخش هفتم

حرف :

حرفها به (۳) دسته تقسیم می شوند :
حرفهای ربط، حرفهای اضافه و حرفهای نشانه .

حرفهای ربط :

حرفهای ربط کلمه هایی هستند که دو کلمه یا دو جمله را به هم ربط می دهند و آنها را همپایه ی یکدیگر می سازند و یا جمله ای را به جمله ای دیگر ربط می دهند و یکی را وابسته ی دیگری قرار می دهند:

- مجید و بهروز را در خیابان دیدم .

در این جمله و حرف ربط است، «مجید» و «بهروز» نقش یکسان دارند.

«مجید» مفعول است، «بهروز» نیز مفعول است.

- دیروز مجید را دیدم و سفارش بهروز را به او رساندم.
در اینجا «و» دو جمله را همپایه ساخته و آنها را به هم مربوط کرده است.

- مجید را صدا زدم که سفارش بهروز را به او برسانم .
در اینجا «که» حرف ربط است و جمله ی «سفارش بهروز را به او برسانم» را به جمله ی (مجید را صدا زدم) وابسته کرده است .

- تا نکوشی موفق نمی شوی .
در اینجا «تا» جمله «نکوشی» را به جمله ی «موفق نمی شوی» وابسته کرده است .

حرفهای ربط از جهت ساختمان بر (۲) قسمند :

۱. حرفهای ربط ساده

۲. حرفهای ربط مرکب .

حرفهای ربط ساده :

از یک واژک ساخته شده اند و عبارتند از : اگر، اما، پس، تا ، چون،
چه ، خواه ، زیرا، که، لیکن، نه ، نیز ، و ، ولی ، هم ، یا

حرفهای ربط مرکب:

مجموعه ای از دو یا چند کلمه است که معمولاً یکی از آنها حرف ربط یا حرف اضافه ساده است و اغلب علاوه بر این که کار حرف ربط ساده را انجام می دهند نقش قیدی هم دارند .

به عبارت دیگر بسیاری از حرفهای ربط مرکب هم کار حرف ساده را می کنند و هم کار قید را :

مانند : همین که خورشید طلوع کرد حرکت کردیم .

در این عبارت « همین که » علاوه بر این که جمله ی « حرکت کردیم » را به جمله ی « خورشید طلوع کرد » ربط داده، نقش قیدی هم دارد و همزمانی وقوع دو جمله را بیان می کند.

گاهی به جای حرف ربط مرکب می توان یک حرف ربط ساده و یک قید گذاشت :

«همین که» خورشید طلوع کرد حرکت کردیم = خورشید طلوع کرد « و / همان لحظه » ما حرکت کردیم .

حرفهای ربط مرکب بسیارند. به درج پاره ای از آنها بسنده می شود:

آنجا که ، از آنجا که ، از این روی ، از بس ، اکنون که ، اگر چنانچه ،
اگر چنانکه ، اگر چه ، الا اینکه ، با این حال ، با اینکه ، با وجود این ،
بس که ، به شرط آنکه ، به طوری که ، بلکه ، بنابراین ، به هر حال ،
بی آنکه ، تا اینکه ، تا جایی که ، چنانچه ، چنانکه ، چون که ، در حالی
که ، در صورتی که ، در نتیجه ، زیرا که ، وانگهی ، وقتی که ، وگرنه ،
هر چند ، هر گاه که ، هر وقتکه ، همانطور که ، همین که ، با اینکه .

معنی و کاربرد حرفهای ربط ساده :

اگر، برای شرط به کار می رود :

اگر بکوشی موفق خواهی شد .

«اگر» در شعر به صورت مخفف یعنی «ار» و «گر» هم به کار می رود .

اما، برای از میان بردن گمان نادرست شنونده و توضیح و روشن کردن مطلب و استثنا به کار می رود :

بچه ها آمده بودند اما محسن نیامده بود .

باری، برای مختصر کردن سخن به کار می رود:
باری قصه ی ما به آنجا رسید که شیر گاو را کشت .

پس وقتی حرف ربط است که به معنی «از این روی»، «در نتیجه»
و «بنابراین» باشد :

به امتحان چیزی نمانده پس باید فرصت را از دست ندهیم و درس
بخوانیم.

تا ، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به کار رود :

۱. به معنی « تاوقتی که » و « تا زمانی که » باشد :

هُما تا همه ی ظرفها را نَشْت از آشپزخانه بیرون نیامد .

۲. در اول جمله ی پیرو برای بیان نتیجه به کار رود :

کوشش کن تا موفق شوی !

۳. در معنی « همین که » و « به محض اینکه » باشد :

تا بقیه ی بازیکنان رسیدند ، بازی را شروع می کنیم .

چون ، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به کار رود :

۱. به معنی « به علت اینکه » باشد :

چون اکثریت حاصل نشد ، جلسه را تعطیل کردند .

۲. به معنی « زیرا که » و « زیرا » باشد :

ن توانستیم کار کنیم چون یکی از دستگاهها خراب شده بود .

۳. به معنی « وقتی که » و « همین که » باشد :

چون به خانه آمدم دیدم مهمان رسیده است .

چه ، وقتی حرف ربط است که دو جمله را به هم پیوند دهد یا قسمتی از جمله را به قسمتی دیگر بپیوندد :
آنچه را دیدی تعریف کن .

«چه» گاهی در پیوند دادن جمله ها به هم ، تکرار می شود، در این صورت مساوی بودن دو امر را می رساند :

چه بیایی چه نیایی فرقی نمی کند. = خواه بیایی خواه نیایی فرقی نمی کند .

دنيا پس مرگِ ما چه دریا / چه سراب .

زیرا ، به معنی « از این جهت که » و « بدین سبب که » و برای بیان علت به کار می رود :

نتوانستم مشقم را بنویسم زیرا قلم نداشتم

که ، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به کار رود :

۱. قسمتی از جمله را به قسمت دیگر آن پیوند دهد .

رودی که از اینجا می گذرد از کوههای البرز سرچشمه می گیرد .

۲. دوجمله را به هم پیوند می دهد و برای بیان علت یا تفسیر و توضیح به کار می رود :

هر روز به بیمارستان می روم که حالی از او پیرسم .

لیکن، و صورتهای دیگر «لیک»، «لکن» و «ولیکن» به معنی
«اما» به کار می رود:

می توانم همراه شما بیایم لیکن نمی توانم مدت زیادی بمانم.

نه، برای نفی نسبت یا امری به کار می رود:
علی را گفتم نه شما را.

نمی توانم بنویسم زیرا نه کاغذ دارم نه مداد.

فیز، برای شریک قرار دادن در نسبت به کار می رود:
همه می آیند تو نیز بیا.

و ، برای عطف به کار می رود و دو کلمه یا دو جمله یا دو عبارت را به هم می پیوندد.

« و » عطف در زبان فارسی قدیم و در پهلوی به صورت اُو (o) تلفظ می شده است، بعدها «و» عطف عربی که مفتوحاً تلفظ می شود در «و» عطف فارسی اثر گذاشته و « و » عطف فارسی، هم به صورت « اُ » هم به صورت «و» به کار رفته است و اکنون نیز به کار می رود:

آذر و هما آمدند.

Azar o homa

Azar – va – homa

ولی، به معنی « اما » و « لیکن » به کار می رود :
گندم را کاشته ایم ولی جو را هنوز نکاشته ایم .

هم، به معنی « نیز » و برای شریک قرار دادن در نسبت به کار می رود:

امروز امتحان ریاضی داریم سؤالات بیشتر از حساب و مثلثات است.
از هندسه هم چند سؤال کوتاه می آید .
هم از حساب سؤال بود هم از مثلثات .

یا ، برای مساوی قرار دادن دو یا چند امر با هم و انتخاب یکی یا چند از آنها می آید و در این صورت گاهی از آن، معنی شرط استنباط می شود :

احمد یا حسین یکی بیاید.

یا بنشین یا برو ! یعنی اگر نمی نشینی برو .

یا مکن با پیلبانان دوستی یا بنا کن خانه ای در خوردِ پیل .

حرف اضافه :

چنانکه در آغاز کتاب دیدیم حرفهای اضافه ، کلمه هایی هستند که معمولاً کلمه یا گروهی را به فعل جمله نسبت می دهند و آنها را بدان وابسته می سازند .

کلمه یا گروهی که به فعل نسبت داده می شود ، چنانکه می دانیم ، « مُتَمِّم » نامیده می شود :

با اتوبوس از خانه به مدرسه رفتم .

در این جمله (۳) حرف اضافه وجود دارد :

« با ، از ، به » که به ترتیب « اتوبوس » ، « خانه » و « مدرسه » را به فعل « رفتم » نسبت داده یا به عبارت دیگر به آن مربوط ساخته و متمم قرار داده است .

حرفهای اضافه از جهت ساختمان بر (۲) قسمند :

حرفهای اضافه ساده و حرفهای اضافه مرکب .

- حرفهای اضافه ساده :

از یک واژک ساخته شده اند. مانند :

از ، الا ، الی ، با ، بر ، برای ، بی ، تا ، جز ، چون ، در ، غیر ، مانند ،
مثل ، مگر ، واسه .

- حرفهای اضافه مرکب :

از یک حرف اضافه ساده با کلمه های دیگر مانند : اسم ، صفت ، و
حرف ساخته می شوند . مانند :

از برای ، از بهر ، به مجرد ...

معنی و کاربرد برخی از حرفهای اضافه ساده :

از ، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱. در زمان و مکان و جز آنها معنی آغاز یا شروع می دهد :

از صفحه ی ۲۱ تا ۵۰ خط خورده، (یعنی آغاز یا شروع خط خوردگی در صفحه ۲۱ است).

از صبح راه افتادیم و همین طور داریم راه می رویم .

۲. برای بیان علت و سبب :

از ماجرای که حکایت کرد بسیار تعجب کردم .

از کاری که کردیم پشیمان هستم .

۳. برای بیان جنس چیزی .

لباسی از پشم ، دری از آهن

۴. به معنی « اثر » ، « نوشته » ، « ساخته » :

تابلوی تا لار آئینه از کمال المک است .

۵. همراه صفت برتر :

بهرتر از این نمی شود خط نوشت . از این بهتر نمی شود خط نوشت .

إِلا، به معنی «بجز» و «مگر» است و برای استثنا به کار می رود :
همه درها زنگ خورده إِلا این یکی که هنوز سفید است .

إِلَى، به معنی «تا» است و انتهای چیزی را در زمان یا مکان و جز
آنها نشان می دهد :
از تهران إِلَى مشهد

با، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱. در معنی «همراه»، «به همراهی» :

پروین با نسرین رفت .

۲ . در معنی « به وسیله » ، «توسط» :

با این ماشین نمی توان این همه بار را حمل کرد .

۳ . در «به یاری»، « به کمک» :

با احمد بارها را پایین آوردم .

بر ، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱. قرار داشتن چیزی را بر بالا یا روی چیزی می رساند :
کفشش را پوشیده کلاه بر سر گذاشت .

۲ . در معنی لازم و واجب بودن امری :

بر شماست که در مقابل دشمنان ایستادگی کنید .

برای ، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱. به معنی « به منظور » ، « به سبب » ، « به خاطر » :

برای دیدن شما آمدم .

۲. به معنی « از بهر » :

چیزی برایم باقی نمانده .

به ، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱ . برای نشان دادن انتها و پایان عملی در مکان و جزآنها :

از تهران به قم با قطار رفتم . (عمل رفتن در قم پایان یافته است .)

۲ . برای سوگند :

به خدا که وظیفه ام را درست انجام خواهم داد .

۳. برای نشان دادن مقابل بودن دو چیز :

پارچه را هر متری به پنجاه ریال خریدم .

۴. به معنی «نسبت به»، «درحق» :

شما به من لطف دارید .

۵. برای نشان دادن داخل چیزی :

به اتاق وارد شد .

بی ، برای نفی و سلب به کار می رود :
روزها ، بی آب و نان به سر بردیم .

تا ، وقتی حرف اضافه است که انتها و پایان چیزی را در زمان یا مکان برساند:

از خانه تا مدرسه پیاده رفتم .

تا هفته آینده کارها رو به راه می شود .

جز ، برای استثنا و به معنی «غیر» ، «الا» و «مگر» :
کسی در مدرسه نبود جز سرایدار مدرسه .

چون ، وقتی حرف اضافه است که به معنی «مانند» و «مثل» باشد:
دلیری چون او ندیده ام .

در ، بیشتر در موارد زیر به کار می رود :

۱. برای نشان دادن داخل چیزی :

یخ را در کاسه ریختم .

در روز سه بار غذا می خوریم .

۲. به معنی در «خصوص» ، «درباره» و «در موضوع» :

در این قضیه چه نظری دارید ؟

مانند: برای نشان دادن شباهت و به معنی «مثل» و «چون» :

دانه های باران مانند مروارید به نظر می آمد .

مگر، برای استثنا و به معنی «جز» ، «غیر از» :

همه خوابیدند مگر من که تا صبح بیدار ماندم .

یادآوری (۱)

حروف اضافه علاوه بر این که کلمه ای را به فعل نسبت می دهند در برخی موارد ، کلمه را به صفت یا به مفهوم جمله نیز نسبت می دهند: امروز هوا گرمتر از دیروز است .

در این جمله «از» متمم یعنی «دیروز» را به «گرمتر» نسبت داده است .

از امروز هوا خوب است .

در این جمله «از» ، «امروز» را به مفهوم جمله نسبت داده است .

یادآوری (۲)

« که » نیز گاهی به معنی « از » به کار می رود . در این صورت حرف اضافه شمرده می شود .

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ، یعنی بهتر از جنگ

یادآوری (۳)

در زبان فارسی قدیم حروف اضافه هایی به کار رفته که در زبان امروز به کار نمی رود مانند :

اندر ، اندرون و درون به معنی در - زی به معنی سوی، نزد

علاوه بر این در قدیم برای یک متمم دو حرف اضافه می آورده اند :

بدین گونه خسته به خاک اندرم زگیتی به دام هلاک اندرم

حرف نشانه

حرف های نشانه ، حرف هایی هستند که برای تعیین نقش کلمه در جمله می آیند. حرف های نشانه (۳) دسته اند:

نشانه ندا، نشانه مفعول و نشانه اضافه و صفت، و آن ها به ترتیب به قرار زیرند :

نشانه ندا :

الف (در پایان کلمه) ، ای ، یا

مانند: خدایا ، ای خدا ، یا رب

را ، نشانه مفعول است و کلمه یا گروهی که پیش از « را » می آید
نقش مفعولی پیدا می کند :

مانند: کتاب را برداشتم . قلم شما را آوردم .

(کسره اضافه) نشانه اضافه و صفت است، یعنی کلمه ای که این نشانه
در آخر آن بیاید یا **موصوف** است (در صورتی که کلمه بعدی صفت باشد)
یا **مضاف** (در صورتی که کلمه بعدی اسم یا ضمیر باشد) :

مانند : مداد سیاه ، مداد علی ، مداد او .

یادآوری (۱) :

حرف نشانه موصوف و مضاف در کلمه هاب مختوم به های بیان حرکت ی تلفظ می شود و به صورت «ع» یا «ی» نوشته می شود.

نامه طولانی

نامه ی علی.

یادآوری (۲)

« را » علاوه بر مفهوم حرف نشانه (یعنی علامت مفعول) گاهی به جای یکی از حروف اضافه نیز به کار می رفته است:

پیرمردی را گفتند چرا زن نکنی = را به معنی به

انوشیروان را پرسیدند = را به معنی از

مصلحت را سخنی چند بگفتم = را به معنی برای

« را » همچنین به عنوان حرف نشانه، به جای کسره اضافه به کار رفته است:

عرب را به جایی رسیده است کار، یعنی کار عرب به جایی رسیده است.

بخش هفتم - ساختمان «کلمه ها»

کلمه ساده:

کلمه هایی که به تنهایی و مستقلاً به کار می رود و از نظر نحوی استقلال دارد و وجودش وابسته به کلمه یا کلمات دیگر نیست به عبارت دیگر کلمه هایی که قابل تقسیم به اجزایی نیستند کلمه های ساده نامیده می شوند.

مانند:

چهره، دل، میز، درخت، خشک، تحصیل و ...

کلمه مرکب:

کلمه هایی که از چند جز ساخته شده اند.

انواع گوناگون دارد.

– اسم مرکب: دانشگاه، کتابخانه

– صفت مرکب: زیباروی

– ضمیر مرکب: خویشان

– حرف اضافه مرکب: از برای

کلمه های مرکب برخی ها از دو جزء معنی دار ساخته شده اند
مانند: کتابخانه ، گلاب، صاحبخانه و ...

و برخی از یک جزء معنی دار و یک جزئی که معنی مستقلی ندارند
ساخته شده اند. (به این جزء که معنی مستقلی ندارند پیشوند یا پسوند گویند.)
مانند:

غمگین، واگیر، هنرمند، آتشکده

کلمه های مشتق و جامد:

اگر در ساختمان کلمه بن فعل (ماضی یا مضارع) وجود داشته باشد، آن کلمه را مشتق گویند.

مانند: خریدار، دیده، سررسید، ساختمان و ...

اگر در ساختمان کلمه ای بن فعل وجود نداشته باشد آن را جامد گویند.

مانند: درخت، خانه، گردو و ...

برخی از کلمه های مشتق:

- بن ماضی + ار = خریدار، گفتار
- بن ماضی + های بیان حرکت = خورده، دیده
- بن ماضی + کار = آفریدگار، پروردگار
- بن ماضی + کار = کشتکار
- بن ماضی + گر = ریختگر

• بن ماضی + ن = خوردن، دیدن

• بن ماضی + بان = دیدبان

• بن ماضی + مان = ساختمان

• پیشوند + بن ماضی = درآمد، برآورد، ورشکست

• یک اسم + بن ماضی = سر رسید، صواب دید

• بن ماضی + و + بن ماضی (از دو فعل جداگانه = زد و خورد)

- بن ماضی + و + بن مضارع (از یک فعل)

گفت و گو (گفتگو)، رفت و روب

- بن ماضی + و + بن مضارع (از دو فعل جداگانه)

خور و خواب، زد و بند

- بن مضارع + نده = روند، جهنده

- بن مضارع + ا = دانا، دارا

• بن مضارع + گار = آموزگار، آموزگار

• بن مضارع + ان = خواهان، گذران

• بن مضارع + گر = توانگر، آشوبگر

• بن مضارع + ش = پذیرش، سازش

• بن مضارع + های بیان حرکت = گیره، خنده

• بن مضارع + مان = سازمان، زایمان

• بن مضارع + اک = خوراک، پوشاک

بن مضارع + ناک = اندیشناک، سوزناک

• بن مضارع + و + بن مضارع (از دو فعل جداگانه)

سوز و گداز، افت و خیز

• بن مضارع + ا + بن مضارع (همان فعل یا فعل دیگر)
کشا کش، تکاپو

• بن ماضی + و + بن مضارع (از یک فعل یا از دو فعل جداگانه)
سوخت و سوز، ریخت و پاش

از ترکیب بن مضارع با کلمه های دیگر انواع کلمه های زیر ساخته می شود.

اسم مصدر = پای بوس، دست بوس.

دلالت بر شغل می کند = آتش نشان، باستان شناس

اسم آلت: خاک انداز، آمپر سنج

دلالت بر مکان دارند = خاکریز، پیاده رو

صفت فاعلی و مفعولی = گوشه گیر، شادی بخش، دست آموز،
دست باف

بخش نهم = تجزیه و ترکیب (صرف و نحو)

شناخت نوع کلمه و بررسی آن را تجزیه گویند.
شناخت نقش کلمه در جمله را ترکیب یا نحو گویند.
مانند: گیاه روید

ترکیب

تجزیه

نهاد

گیاه: اسم، عام، مفرد، جامد، معرف

فعل

روید: فعل، ساده، ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، لازم

نکاتی درباره تجزیه و ترکیب:

۱. باید معنای کلمه را در تجزیه در نظر گرفت.
مثلاً «باد» باید بدانیم که فعل دعاست (مثل زنده باد) یا هوای متحرک.
(مثل باد وزید)

۲. در تجزیه اسم باید مشخص کنیم که عام است یا خاص، مفرد است یا جمع، ساده است یا مرکب، مشتق است یا جامد، اگر اسم، مصغراً یا اسم جمع یا مصدر یا اسم مصدر باشد نیز باید یادآوری کنیم.

۳. درباره فعل باید این ویژگیها را مشخص کنیم.

-**ساختمان فعل** (ساده، مرکب، پیشوندی، مرکب پیشوندی، عبارت فعلی، لازم یک مشخصه)

-**زمان فعل** (ماضی، مضارع، مستقبل و نیز فعل امر)

-**شخص فعل** (اول شخص یا دوم شخص یا سوم شخص، مفرد یا جمع)

-**لازم و متعدی بودن و معلوم و مجهول بودن آنرا.**

- **اگر فعل ربطی است مشخص شود.**

۴. درباره صفت‌های بیانی، جامد یا مشتق، ساده یا مرکب، فاعلی، مفعولی، نسبی، برتر (تفضیلی)، برترین (عالی) بودن آنها را و اگر مرکب باشند اجزای سازنده آنها را باید ذکر کنیم.

۵. درباره ضمیرها، باید نوع ضمیر (شخصی، مشترک، پرسشی، مبهم، تعجبی، ملکی) و اگر ضمیر شخصی باشد، متصل یا منفصل، اول شخص، دوم شخص، سوم شخص، جمع یا مفرد بودن آنها را ذکر کنیم.

در تجزیه واژه هایی که گاهی به صورت ضمیر و گاهی بصورت
صفت به کار می روند مثل « این » ، « آن » ، « کدام » ، « چه » ،
« همه » که اگر قبل از اسم بیایند صفتند و به تنهایی به کار روند
ضمیر محسوب می شوند.

۶. درباره قیدها، اگر مختص باشند هم در تجزیه و هم در ترکیب می نویسیم قید.

ولی اگر قید مشترک باشد. در تجزیه هویت صرفی (یعنی اسم یا صفت یا حرف بودن) آنها را می نویسیم و در ترکیب قید بودن آنها را مشخص می کنیم در مراحل پیشرفته تر می توان توضیح داد که قید وابسته به چه عنصر دستوری است مثلاً وابسته به فعل است یا مسند یا صفت یا مصدر یا جمله یا قید دیگر یا ...

۷. درباره نهاد باید بدانیم که نهاد (فاعل یا غیرفاعل) بر (۳) گونه است:

(۱) اسم یا ضمیر یا صفتی که جانشین اسم باشد:

رضا آمد او آمد دانشمند آمد

(۲) شناسه

آن وقتی است که نهاد یا فاعل جمله به قرینه حذف شده باشد،
مانند «ند» در فعل «گویند» در بیت زیر:

گویند مرا چو زاد مادر پستان به دهن گرفتن آموخت

۳) ضمیر مستتر: و آن، وقتی است که فعل نه فاعل (نهاد) همراه داشته باشد و نه دارای شناسه باشد، مانند فعل ماضی «نشست» در عبارت زیر:

ابراهیم آمد و سر جای خود نشست.

و نیز مانند فعل امر «برو» و «باش» در شعر زیر:

برو کارگر باش و امیدوار که از یأس جز مرگ ناید به بار

یک نمونه تجزیه و ترکیب

باد ابر را پراکنده ساخت.

ترکیب	تجزیه
نهاد (فاعل)	باد: اسم، عام، مفرد، ساده، جامد، معرفه
مفعول	ابر: اسم، عام، مفرد، ساده، جامد، معرفه را: حرف نشانه
فعل مرکب	پراکنده: صفت بیانی، مفعولی، مشتق، و مرکب ساخت: فعل، ماضی، مطلق، سوم شخص مفرد. متعددی، معلوم

پایان